

# کو گوش شنوا؟

مجموعه نوشتارهایی در ارتباط با اوضاع و احوال کشور

سید هاشم اورعی

استاد دانشگاه صنعتی شریف



نشر نیتمان

سرشناسه : اورعی، هاشم، ۱۳۳۶ -  
Oraee, Hashem  
عنوان و نام پدیدآور : کو گوش شنوا؟ : مجموعه نوشتارهایی در رابطه با اوضاع و احوال کشور/سیدهاشم اورعی.  
مشخصات نشر : ایلام: نشر نیشتمان، ۱۳۹۹.  
مشخصات ظاهری : ۲۵۴ ص.  
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۴۵۸-۲-۶  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
یادداشت : کتابنامه.  
عنوان دیگر : مجموعه نوشتارهایی در ارتباط با اوضاع و احوال کشور.  
موضوع : مسائل اجتماعی -- ایران -- مقاله‌ها و خطابه‌ها  
Social problems -- Iran -- Addresses, essays, lectures :  
ردیف کنگره : HN۶۷۰/۲  
رده‌بندی دیویی : ۳۶۱/۱۰۹۵۵  
شماره کتابخانه ملی : ۶۱۱۴۸۹۱

نام کتاب: کو گوش شنوا؟  
نویسنده: سیدهاشم اورعی  
ناشر: نیشتمان ۱۳۹۹  
نوبت چاپ: اول  
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۴۵۸-۲-۶  
طراح جلد: سعید عجمی  
صفحه‌آرا: گیتی معینی  
چاپ: پیمان نواندیش  
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

ایلام، بلوار شهرداری، مسکن مهر ۹، واحد ۱۴

تلفن: ۰۹۱۸۳۴۵۰۱۶۹

پست الکترونیک: babaei.yaser@yahoo.com

۱۵	نسخه «در انتظار تابستان سرد» برای قطعی برق!
۱۹	لرزم برخورد با افسار گسیختگی شبکه بانکی
۲۵	تغییرات اقلیمی و توسعه پایدار کشور
۳۰	ضرورت بازنگری بنیادین در مدل توسعه شرق کشور
۳۵	انتقاد از بنگاه داری بانک ها
۴۲	آسیب شناسی روند توسعه انرژی تجدیدپذیر
۴۲	راستای خراسان رضوی
۵۲	نقدهای بر عملکرد دستگاه دیپلماسی کشور
۵۵	انرژی، صنایع دولتی، نقاب خصوصی
۶۱	فشار آمریکا بر قیمت بربر و هوشمندی ایران
۶۵	مصوبه مجلس، نوسان داری پس از مرگ صنعت
۶۹	ادارات اجرای ثبت اسس بیادعمر که شده اند!
۷۳	نوش جان آقای رئیس!
۷۷	اقتصاد مقاومتی: از حرف تا عمل
۸۳	به دنبال پرتقال فروش در بانک مرکزی!
۸۷	سالی نو، طرحی نو، طرحی بدون غضنفر!
۹۱	«رونق تولید» یعنی چه؟
۹۵	شرایط خاص انرژی کشور حکم حکومتی می طلبد!
۱۰۱	بلوغ اجتماعی، پیش شرط توسعه کشور
۱۰۵	اقتصاد بیمار، برآیند وضعیت نظام بانکی کشور
۱۱۱	نسخه‌ای برای حل مشکل معوقات بانکی
۱۱۷	کشوری ساخته‌ایم که میرس!
۱۲۳	پایان بهار و رونق تولید
۱۲۷	چشم‌انداز خزان اقتصاد کشور در سال رونق تولید
۱۳۱	رونق تولید در مساجد و مدارس!
۱۳۷	برآیند سیاست‌های آمریکا در برابر ایران: فشار حداکثری، نتیجه حداقلی

- آغاز پایان بریتانیای کبیر؟! ..... ۱۴۱
- ماجرای گم شدن یک میلیارد یورو ..... ۱۴۵
- شور حسینی یا شعور حسینی؟ ..... ۱۴۹
- "برگزیت" اوج دموکراسی در بریتانیا ..... ۱۵۳
- افزایش قیمت بنزین: بایدها، نبایدها و شایدها ..... ۱۵۹
- مدیریت ورزش کشور مشتی نمونه خروارها سوء مدیریت ..... ۱۶۵
- انتخابات بریتانیا، گامی به سوی «بریتانیای صغیر» ..... ۱۷۱
- با شناسایی پایان تولید در کشور ..... ۱۷۷
- با آمریکا چه کنیم؟ ..... ۱۸۱
- مافیای خود را در عربی گذشته، بی خبر از آینده ..... ۱۸۷
- انقلاب دین تال: آینده خوش آمدید! ..... ۱۹۳
- گره کور مدیریت کشور ..... ۲۲۵
- ستاد تسهیل، گامی مرشدانه به رونق تولید ..... ۲۳۱
- ماجرای کولر گازی و جاسه دولتی ..... ۲۳۷
- استیضاح یا افتضاح؟ ..... ۲۴۳
- کلام آخر ..... ۲۵۱

## خواننده عزیز

دل من درس عشق و عاشقی را شیبی در مکتب پروانه آموخت  
سحر پروانه را دیدم در آتش که می‌خندید و جان می‌داد و می‌سوخت

برای آن دسته از افرادی که مثل بنده همه عمرشان با ریاضی و فیزیک سر و کار داشته و فعالیت های علمی و تحقیقاتی شان در زمینه مهندسی بوده همیشه دو دور می‌شد چهار تا و این موضوع هیچ ارتباطی هم با وضعیت قرار گرفتن نارنگ در کلهکشان ندارد. هم چنین انرژی انرژیت، نه ایجاد می‌شود و نه از بین می‌رود. تنها از شکلی به شکل دیگر درآمده و مثبت و منفی هم ندارد. در این نگاه صرفاً علمی، رزی در وجود افراد ذخیره نمی‌شود و مثلاً انرژی مغناطیسی تنها در میدان مغناطیس ذخیره شده و از طریق امواج الکترو مغناطیسی از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رود. همان طریقی که انرژی الکتریکی از طریق سیم و کابل و انرژی فسیلی از قبیل نفت و گاز با خطوط اولیه جابجا می‌شود. بر مبنای این تفکر، سرنوشت انسان به اسبی می‌ماند که ریلو س کشی ولی افسار آن به دست سوارکار است و بدین ترتیب عاقبت کار هر کسی به تصمیمات و اعمال خود او بوده و جایی برای تقدیر نمی‌گذارد که به قول بیهقی، در کمین باشد و کار خویش کند. نگارنده خواسته یا ناخواسته، در چنین مکتبی نوشته و برایشانی‌اش چیزی نوشته نشده است. به یاد دارم در دوران ابتدایی و در سطره از درس انشاء بیزار بودم و هیچ وقت نتوانستم بیش از چند خط در مورد زیبایی‌ها بنویسم و با اینکه علم بهتر است یا ثروت بنویسم. صادقانه بگویم حتی امروز به سعی می‌توانم در یک جمله فعل و فاعل را تشخیص دهم چه برسد به ضمیر و مصدر! حالا من اینها چه هستند. البته که من هم مثل شما درس اینها را خوانده‌ام، ولی هیچ وقت موضوع را نفهمیدم. حال با این عقبه فکری، سابقه علمی و تحقیقاتی و علم سرشار

ادبیات! چنانچه بخواهیم با عقل و منطق به موضوع نگاه کنیم، نگارنده قطعاً باید نفر آخر صف طویلی باشد که بخواهد متنی را نوشته و در دسترس عموم قرار دهد. آخر مگر نه اینکه نویسندگی عین ادبیات است و نویسنده این صفحات کاملاً بی بهره از آن.

بگذریم، در تعطیلات عید نوروز سال ۹۷، در پی پیشنهاد برخی از دوستان و پیستر از سر کنجکاوای دست به قلم شده و متنی را نوشتم که تحت عنوان «مقدمه‌ای بر در مسیر ناکجاآباد» در همان سال به چاپ رسید. لازم می‌دانم بند نکته را در رابطه با این اولین تجربه‌ام با شما در میان بگذارم. البته باید تأکید کنم که در چهار سال اخیر تعداد زیادی کتاب و مقاله نوشته‌ام ولی همه آنها به نوعی تأکید بر آن است که دو دوتا می‌شود چهار تا و لاغیر و هیچ کدام در رابطه با زیبایی بهار نبوده است. در آن کتاب که عمده‌اً در نامش مقدمه آمده بود، از خوانندگان خواستم که نظرات مثبت و منفی، یا من در میان بگذارند و صادقانه بگویم خودم را آه ده سال بوم که برآیند نظر خوانندگان این باشد که بهتر است قلم را بر زمین نهاده و به کار خویش بپردازم. اما نتیجه برعکس از آب در آمد. اجازه دهید مواردی را در ارتباط با اولین تجربه‌ام در پرداختن به مسایل فرهنگی و اجتماعی با شما در میان بگذارم. تقریباً تمام موارد خوانندگان آن نوشتار، کاملاً برخلاف انتظار من، به طرق مختلف و تحت در موارد متعددی در ملاقات حضوری، ابراز لطف کرده و ضمن اعلام اینکه از خواندن کتاب لذت برده‌اند، مرا تشویق کردند که در این مسیر ادامه دهم. اجزای دهمین تنها به یک نمونه اشاره کنم. دوست و همکار عزیزم جناب پروفسور علی محمد رنجب که بنده به شاگردی نزد ایشان افتخار می‌کنم به من گفتند، «تو نویسنده‌ای، دانشگاه را رها کن و در این مسیر ادامه بده!» البته که اطمینان دارم ایشان مزاح نمودند و به قول معروف بنده را سرکار گذاشته‌اند!

اما در جمع‌بندی نظرات ابراز شده از سوی خوانندگان کتاب «در مسیر ناکجاآباد» به دو مورد باید اشاره کنم. جالب است که اکثریت قاطعی گفتند، «کو

گوش شنوا؟» که این خود یک مساله اجتماعی مهم است و می تواند نام مناسبی برای یک کتاب باشد! نشان می دهد که مردم، درست یا غلط، بر این عقیده اند که ما توجه چندانی به نظرات جامعه نداریم.

برخی از دوستان هم گلایه کردند که این که همه درد شد، پس درمان کجاست؟ البته که درست هم می گفتند چون اثری از درمان نبود. ولی در مقدمه آن کتاب گفته بودم که هدف فقط طرح موضوع بوده و نقدی بر اوضاع اجتماعی کشور. به همین دلیل در نام کتاب «مقدمه» را اضافه کردم و قول دادم که چنانچه مورد قبول واقع شود در نوشتاری دیگر به ارائه راهکار پردازم و هنوز هم بر سر قول خرد هستم. این نکته را هم اضافه کنم که به عهدی که با خود بستم که به دنبال هیچگونه منع یا مانع در این مسیر نباشم، وفا کرده و حتی یک ریال در آمد کسب نکرده ام. کتاب را برای متولین کشور ارسال کردم و در اختیار عموم قرار دادم. حتی در مواردی که در دوستان قصد داشتند تعداد نسبتاً زیادی خریداری کرده و به مناسبت هایی به سایر دوستان، با کمال میل و به صورت رایگان در اختیارشان قرار دادم. از این بابت پروردگارا شاکرم و به یاری حق در این مسیر استوار خواهم ماند.

خلاصه اینکه قضیه شوخی شوخی جدی شد و درم که انگار تمام عمر به بیراهه رفته ام، و برخلاف تصور همیشه دو دو تا نمی شود. چهار تا و بستگی دارد! حال می رسم به تابستان سال ۹۷. از یک طرف همواره برنامه ریزی را سر لوحه زندگی قرار داده تا جایی که فرزندانم با تمسخر می گویند که پدرشان برای حمام رفتن هم برنامه می ریزد و بنده هم با اعتقاد کامل می گویم که درستش همین است، مگر می شود بدون برنامه به حمام رفت؟! از طرف دیگر مسق به وطن، نگرانی از اوضاع کشور و نیز تشویق دوستان آتش نوشتن را در درونم شعله ور می کرد. و این گونه بود که بدون برنامه ریزی، فارغ از هر گونه تخصص و تجربه و کاملاً بر حسب اتفاق قلم به دست گرفته و وارد مرحله ای تازه از زندگی شدم. تصور کنید حال و احوال کسی را که همیشه اعتقاد داشته که زندگی دست

خود آدم است و تقدیر فقط بهانه ایست برای توجیه کم کاری و عدم موفقیت، ناخواسته و ندانسته در تاتر زندگی نقش نویسندگی به وی داده شده است. البته لازم نیست تاکید کنم که منظور همان در آوردن ادای نویسندگیست و گرنه کسی که نمی تواند در یک جمله فعل و فاعل را درست تشخیص دهد را چه به نویسندگی. بدین ترتیب اگر نام این شرایط را تقدیر نگذاریم نمی دانم آن را چه بایه نامید. حال دیگر اعتراف می کنم که همه این سالها به بی راهه رفته ام و در طول زندگی همه کارها را نمی شود با برنامه ریزی پیش برد، البته به جز رفتن به حمام! و ظاهر نیروی دیگری همواره بر ما نظاره کرده و در مواقعی هم فرمان های خارج از کنترل ما صادر می کند. حال اسم آن را هر چه می خواهیم بگذاریم، سر رشته تقدیر، مشیت الهی، ... از آن زمان تاکنون به صورت مستمر نوشته هایم در قالب مقاله، یادداشت و غیره در روزنامه ها چاپ شده و بسیاری از خوانندگان به طرق مختلف بر سر برد لطف قرار داده اند. تا اینکه چندی پیش دوست عزیزم جناب پروفesor عدل ما کوچکی که بنده بالغ بر سی سال است افتخار دوستی با ایشان نصیب شده ام از آن داشتند که خوب است این نوشته ها به صورت یکجا در قالب کتابی چاپ شده و در اختیار علاقمندان قرار گیرد. موضوع را با تنی چند از دوستان فرهیخته دره زندگی شتم و همگی بر این عقیده بودند که فکر پسندیده ایست. و چنین شد که این کتاب شکل گرفت.